

## واسیلی واسیلیویچ آندره‌یف (۱۸۶۱ - ۱۹۱۸)

(به مناسبت ۱۶۰مین زاد سال او)

موسیقیدان روسی، نوازندهٔ زیردست - بالالایکا، پایه‌گذار نخستین ارکستر سازهای مردمی روسی. بخش‌هایی از نوشتار - گنادی ایوانوف - نویسنده. «شهروندان - برجسته و نامدار - شهر بژتسک»

### از برگ اینترنتی - داده‌های شهر بژتسک

در بژتسک (شهری در استان تورسک)، امروزه همه می‌دانند، که واسیلی واسیلیویچ آندره‌یف پایه‌گذار نخستین ارکستر سازهای مردمی، موسیقیدان - روشنگر، چه کسی است: نوآورندهٔ شماری از سازهای مردمی، شناساگر نافرودهٔ [خستگی‌ناپذیر] هنر - موسیقی روسی...

بسیاری خانه‌ای را که آندره‌یف در آن زاده شد، نشان خواهند داد. این خانه، خدای را سپاس، نگاه‌داشته شده. بسیاری از دیرین‌کده [موزه] آندره‌یف بازدید کرده‌اند. اکنون در کنار - دیرین‌کده، بنای یادبود - موسیقیدان - برجسته نمایان شده. چندی پیش در تور، نسکی [کتاب] دربارهٔ زندگی واسیلی واسیلیویچ نمایان شد که در دیرین‌کده به فروش می‌رسد، و گویا آنهایی که کنشش نشان می‌دهند، آنرا خوانده‌اند. موسیقی‌دان - ستارگ و خودآموز در خانوادهٔ شهروندی ارجمند - شهر - بژتسک، بازگان - درجه یک، واسیلی آندره‌یویچ آندره‌یف و زن او از یک خانوادهٔ دریاری، سوفیا میخایلوونا در تاریخ ۳ (۱۵ بنابر گاهنامهٔ نو) ژانویهٔ سال ۱۸۶۱ چشم به جهان گشود.



پدر او پس از یک سال از دنیا رفت. او را پدرخوانده‌اش - نیل نیکولایویچ بزرگ کرد. در سال ۱۸۷۲ خانوادهٔ او به پتربورگ رفت. پسریچه به زودی به موسیقی کشش پیدا کرد. در یادماندگارهای خود، واسیلی واسیلیویچ نوشت «در ۱۴ سالگی من بدون آن که بتوانم حتی یک نت را بخوانم، خودآموزانه ۱۲ ساز می‌نواختم». دو دیدار، یکی در سال ۱۸۸۳ در روستای مارینو در شهرستان - ویشنه ولوتسک، که زمین‌های خانوادهٔ آندره‌یف در آنجا جای داشتند (و نه چندان دور از بژتسک) با بالالایکانواز - شایسته، آنتیپ و پس از یک سال. با بالالایکانواز دوستدار موسیقی [ناحرفه‌ای]، با زمین‌دار - اهل بژتسک، آلكساندر استپانوویچ پاسکین که سپس سرپرست - دریاریان استانی می‌شود، ارزش بسیاری را در گزینش - موسیقیایی او به همراه آوردند. این زمین‌دار، نوازنده‌ای درخشان و زیردست بود.



آلساندر استپانویچ پاسکین

با شنیدن نوازندگی او، آندریف نزد استاد بژتسکی، آنتونوف برای خود یک بالالایکا سفارش داد. در یکی از پرسش و پاسخ‌ها در پاسخ به پرسش «شما چگونه در اندیشه پراکنده‌سازی [تبلیغ] بالالایکا افتادید؟» آندریف گفت: «نزدیک به ۱۰ سال پیش، به‌هنگام زندگی در زمین‌های خود در استان تورسک، یک‌روز من ناخواسته بالالایکا را شنیده، به آن کشش پیدا کرده و یک‌سال تمام از زندگی خود را پیشکش یادگیری آن کردم. سپس هنگامی که به پتربورگ آمدم، استاد ن. بیستروف نوازندگی مرا شنید، و مرا ناچار ساخت تا در انجمن موسیقی نام‌نویسی کنم. برای من بسیار شگفت‌انگیز بود، اما کامیابی درخشان، که از آن من شد، به من پشت‌گرمی داد.»

از نواختن خوشم آمد، و از آن زمان تا به امروز بالالایکا با شتاب بسیار در شهر گسترش پیدا می‌کند. این‌گونه، من همه چیز را به‌کنار گذاشتم و زندگی خود را با بالالایکا پیوند زدم. این ساز از سوی من دچار دگرگونی‌ها و رساگرداندگی‌های [کمالات] بسیار شده، اما با نگاه‌داری بنیان نخستین آن، من نگاه خود را روی ساختمان بهترین پژواک‌کننده و گزینش بالالایکاها بنا بر آواهدندگی آنها کانون‌گرایی [متمرکز] کردم. امروزه بالالایکاها از آواهای بسیار بم [کنتراباس] تا بسیار زیر [پیکولو] کاربرد دارند. من همچنین توانستم تا با یک گروه شش نفری برای دادن کنسرت به بیرون از کشور بروم، و در آنجا نوازندگی ما کامیابی بزرگی به‌دست آورد. اکنون من حتی می‌توانم بگونه‌ای استوارانه، باور پی‌چون و چرای خود را بیان دارم، که پس از چند سال بالالایکا در بیرون از کشور نیز کاربرد گسترده‌ای به‌دست خواهد آورد. پس از گردش‌گری هنری به بیرون از کشور، کامیابی ما دیگر بازگشت‌ناپذیر شده است. در اینجا در روسیه گروه‌های کوچک دوستداران [بالالایکا] پدیدار می‌شوند.»



این پرسش و پاسخ از «روزنامه پتربورگ» به سال ۱۸۹۸ بازمی‌گردد. تا این زمان آندریف دیگر ده‌سال است که بالالایکا را پراکنده می‌سازد [تبلیغ می‌کند]. خود او می‌گوید، که تا این زمان دیگر در پتربورگ ۲۰ هزار دوستدار نوازندگی بالالایکا هستند [وجود دارند]. «نه تنها مردان، بلکه خانم‌ها از زیستگاه [جامعه] بالا با کشش بسیار بالالایکا می‌نوازند. بالالایکا به دبیرستان‌ها، آموزشگاه‌های کارشناسی راه پیدا کرده، به‌نزد هوده‌دانان، سپاهیان رفته، و در همه جا گروه‌های کوچک پایه‌گذاری می‌شوند... سادگی این ساز، بخش آوازخوان و آسانی نواختن آن، که نیازی به آمادگی دراز زمان و سخت ندارد، آن را در دسترس همگان می‌گذارد. من در سه دم [دقیقه] می‌توانم نوازندگی بالالایکای «بارینو» را آموزش

دهم. اما در همان زمان این ساز تا آنجا نرم می‌باشد، که گهگاه نیاز به یک‌سال و نیم آموزش دارد، تا بتوان چند آفریده دیگر را با آن نواخت. اکنون بالالیکا سازی دوست‌داشتنی در میان روشن‌اندیشان ما شده... اما، روشن است، که کامیابی را من در میان روشن‌اندیشان مان همچون چیزی گذرا می‌بینم. جای بالالیکا در اینجا نیست، بلکه در میان مردم است، که از سوی سربازانی که خدمت سربازی خود را به پایان رسانده‌اند به میان آنها برده می‌شود، و نزد آنها پایی می‌باشد که اکنون برای نوازندگی درست بالالیکا سازماندهی شده‌اند».

درباره سربازان به‌ویژه باید سخن گفت. امروزه پندار آن مشکل است، اما آندرهیف توانست کاری کند، تا در ارتش آموزش نوازندگی بالالیکا گنجانده شود. هزاران هزار مرد، با یادگیری نوازندگی این ساز از خدمت سپاهی‌گری به خانه باز می‌گشتند.

کاربرد بالالیکا رو به افزایش است. آن را می‌شود حتی در تالارها شنید، سرایش‌گران شروع به نوشتن درباره آن کرده‌اند.



برای نمونه، فیودور سالادوب در سال ۱۹۰۲ نوشت:

بالالیکای ام،

آرامش‌گرم،

بالالیکای عزیزم!

دخترکم رایچکا،

زندگی می‌کرد، و شکوفا می‌شد!

کوته زیست و از دنیا رفت،

و گور دربرگرفت

دخترکم رایچکا را،

پس من چگونه ننوشتم،

پس من چگونه دوست نداشته باشم

بالالیکا را!

آنچه را که می‌بینم در

بالالیکای ام،

به یادم می‌آورد

دخترم رایچکا را.

۲۹ ماه آوریل سال ۱۹۰۲



بنابه باور آندرهیف، آموزش در ارتش بسیار آسان و با سازماندهی خوبی همراه بود: یاد می‌گیرم، خدمت‌ام به پایان می‌رسد، اکنون خودم می‌نوازم و به دیگران آموزش می‌دهم، بگذار تا هر چیزی خوب باشد! و این موسیقی است که هر چیزی را خوب می‌کند. آندرهیف توانست کاری کند تا در ستادهای ارتش آموزشگاه‌هایی برای آموزش نوازندگی بالالایکا پایه‌گذاری شوند، و خود او جایگاه «سرپرست آموزشی موسیقی مردمی در نیروهای نگاهبانی ارتش» را بدست آورد. واسیلی واسیلیویچ آندرهیف چنین نوشت:

«هنگامی که کار خود را برای پایه‌گذاری ارکستر روسیه بزرگ شروع کردم، این درآیش [احساس] را داشتم که گویی آدمی تنها در جنگلی دست نخورده هستم که راه نوبی را سنگفرش می‌کنم. می‌بایست اندازه هر یک از سازها در این ارکستر را برگزیده، آنها را در پیوند با آوای آنها رسا ساخته، ویژگی‌های مردمی آنها را نگاهداشت و به‌ویژه، روش‌های نواختن آنها را برگزید. در پایان، فرهنگ اجرایی‌ای را پدیدار ساخت که هنوز پدیدار نشده بود، و نوازندگان را به همکاری فراخوانده، راه‌هایی را برای پادشاهی به آنان یافته، گروه سازی را گرد آورد.

همه چیز را می‌بایست بی‌چون و چرا از نو پایه‌گذاری کرد، و از هر چیز دیگر با ارزش‌تر، مبارزه با ناباوری همه-سویانه و پیش‌داوری‌های خشن رویاروی [برضد] با خود نام «بالالایکا» بود، که صدها سال دشمن موسیقی شمرده و این‌گونه ناسپاسانه همچون دستاورد مردمی [ملی] خوار پنداشته می‌شد. اما با کمک بسیاری از کارمندان با پیشینه زمانی بسیار، توانستم این هنر ژرف مردمی را در جای شایسته خود، که به‌راستی جایگاهی والا است، بگذارم و آن را به راهی درست بفرستم. هنر، پیوند دهنده است، و "در پیوند، نیرو است" و هر چه بیشتر موسیقی بگونه‌ای گسترده‌تر در سرزمین‌های زادبومی کاربرد پیدا کند، همان اندازه نیز بهتر خواهد بود».

ارکستر روسیه بزرگ از گروه کوچک دوستداران نوازندگی بالالایکا پدید آمد.

این ارکستر دارای کامیابی‌هایی نیز بود. ارکستر در روسیه گردش‌گری‌های هنری می‌کرد، حتی در فرانسه نیز برنامه اجرا می‌کرد. اما در سال ۱۸۹۶ آندرهیف دریافت، که گروه کوچک بیش از چارچوب‌های خود بالیده [رشد پیدا کرده]، می‌بایست آنرا بدل به یک ارکستر راستین [جدی] کرد.

باید گفت، که نام ارکستر روسیه بزرگ - را آندرهیف بنا بر پیشنهاد نوازندگان، که از بخش‌های میانی و اپاختری [شمالی] روسیه برمی‌خواستند، یعنی روسیه بزرگ، یا فرمانروایی [دولت] مسکوی کهن، برگزید. اما روسیه کوچک - بخش نیم‌روزی [جنوبی] روسیه، آکرینا [پیرامون] (اوکراین) نیز در میان بود؛ گذشته از آن بلایا روس [روسیه سپید] نیز.

یک گواه، کنسرت پسین [آخرین] ارکستر روسیه بزرگ در انگلیس را چنین پردازش [توصیف] می‌کند:

«به‌هنگام نمایان شدن ارکستر بر روی پهنه اجرایی در روز شنبه گذشته، آوای کف‌زدن‌های پایان‌ناپذیر برخاست. هنگامی که آندریف سر فرود آورد، او به‌راستی زیر باران ناگسستی گل‌ها ایستاده بود. سپس پیشکشی‌ها شروع شدند. خانه نمایش خاموش شد.

زمانی که در پایان، آندریف روی سکو ایستاد و می‌خواست تا برنامه خود را آغاز کند، به‌ناگهان ارکستر خانه نمایش، سرود کشوری روسیه را نواخت... توده پنج هزار نفری در درازای اجرای سرود مردمی روسیه ناگسستانه کف می‌زد، و سرود سه بار دیگر نواخته شد، تا آن که، در پایان، تماشاگران تا اندازه‌ای آرام شدند و در جای خود نشستند. آندریف، روبه‌سوی تماشاگران، شروع به نواختن سرود کشوری انگلیس کرد. بر روی پهنه اجرایی بار دیگر باران گل‌ها بود که می‌بارید.



همه خانه نمایش می‌خواند، کف‌زدن‌ها، آواها و ارکستر را می‌پوشاندند... در این شامگاه با این که این همه کف زده می‌شد اما برنامه اجرایی آن چنان بزرگ به‌شمار نمی‌آمد. پس از پایان همه پارچه‌های موسیقی، آندریف چند بار به پیشواز کف‌زدن‌ها رفته و پس از بار چهارم یا پنجم از سکو بالا رفت، دوباره رو به تماشاگران ایستاده و شروع به نواختن آواز بدرود کرد. تالار خاموش شد. گویی که هیچ‌کس نخستین آواها را نشناخت. اما زمانی کوتاه پس از آن چنان چیزی روی داد که هیچ‌کس نمی‌توانست آن را پیش‌بینی کند. چیزی همچون یک سد هیولایی شکسته شده، همه خانه نمایش همچون غرشی طوفانی به آوا درآمد. فریادها، سوت‌زدن‌ها، کف‌زدن‌ها. همه این چیزها. به‌سوی یک هرج و مرج همگانی سرازیر شد.

و هنگامی که در نیمه اجرای این آواز از سوی ارکستر، آندریف با چوبک، لیا روندل را نیز تکان داد، کاپل مایستر ارکستر خانه نمایش، نیز با آن به آندریف پیوست، و در هوا دو چوبک رهبری به بالاترین درجه خود رسیدند، این‌گونه برداشت می‌شد که هم اکنون ساختمان نمایش آوازی و تکه‌های آن با تماشاگران هیاهوکننده آمیخته می‌شوند.

چه آنی [لحظه‌ای] بود این رویداد! جای شگفتی نیست که در میان این رویداد باشکوه، دستمال‌ها در کنار چشمان گریان تکان می‌خوردند. چه همدلی‌ای بود که به‌راستی رخ می‌داد. همه هوای خانه نمایش، هوای دوستی و برادری بود.»

این، یادمانده یو. آ. مانسفلد، منشی و برگرداننده آندریف به‌هنگام گردش‌گری هنری ارکستر روسیه بزرگ به انگلیس در سال‌های ۱۹۱۰-۱۹۰۹ است.

این رویداد، تنها در انگلیس بود. اما چنین گردش‌گری‌های هنری کامیابانه به فرانسه، آلمان و آمریکا نیز انجام شد. در فرانسه، به آندریف نشان سپاه ویژه والا [لژیون دونور] و نشان [مدال] زرین داده شد. در آمریکا در سال

۱۹۱۱ گردی آوایی [صفحه گرامافون] با یادداشت آوایی-ارکستر روسیه بزرگ بیرون داده شد. راستی، در همین سال نیز برای نخستین بار نیکا آسیوف دهساله، که سپس موسیقی دانی نامدار شد، و نام او بر روی ارکستر سازهای مردمی بنه‌ام-ن. پ. آسیوف داده شد، با تک‌نوازی بالالایکا برنامه اجرا کرد. در سال ۱۹۱۳، ۲۵ مین سال پایه‌گذاری ارکستر، در تالار بزرگ خانه نمایش مارینسکی در پتربورگ جشن گرفته شد. از کارگران کارخانه پوتیلووسک گرفته تا کنشگران بزرگ موسیقیایی. همگی به آندریف شادباش گفتند.



Ника Осипов. 1910 г.

چه خوب گفت شالیپین: «تو با دل-مهربان و گرم-خود، دل بالالایکی-یتیم را گرم کردی. از دلسوزی و مهر-تو، او بدل به یک زیباروی-روسی شد، که با زیبایی-خود همه جهان را شیفته خود می‌سازد...»

شالیپین و آندریف دوستان نزدیک به‌شمار می‌آمدند. هنگامی که آندریف از دنیا رفت، و این در سال ۱۹۱۸ به‌هنگام-گردش‌گری-هنری به جبهه اپاختری [شمال] ارتش سرخ رخ داد، شالیپین دچار اندوه ژرفی شد. برای هنرپیزی در آیین-خاکسپاری، او به لاور-آلکساندر. نوسکی آمده، سپس زمان-درازی را ایستاده و با نگاه به چهره آندریف مدام می‌گفت: «واسیا، واسیا! تو چه کار کردی، چه کار؟» بوسه بر پیشانی آندریف زده، سر-او را با مهربانی نوازش کرد و با چشمان پر از اشک به‌کناری رفت. یکی از سرایندگان-دوران-نو، ویساریون سایانوف درباره بالالایکا چکامه‌ای سروده بود، که هرچند بی‌درنگ پیشکش آندریف نشد، اما می‌توانست پیشکش-یادبود او باشد:





سه سیم دارد هم‌هاش بالالیکا،  
اما گسترده است اندازه آن [و] بزرگ،  
جنبش - دست، و به پرواز در می‌آیند مرغان - دریایی  
با خیزاب [موج] روان شونده آوازی.

پسر می‌کند کوتاه سیم‌ها را،  
می‌فشرد بسیار به دست خود آنها را،  
و شناور می‌شود ترانه ساده و جوان  
به سوی گردش گاه‌ها و بُستان‌های پیرامون.

گوش می‌دهم به آن و به آهنگ،  
می‌گردم در بوستان با سبکی،  
همان چیز است، پیداست، [که] می‌داند و می‌تواند  
پسر با بالالیکای کوچک در دست.

بگذار تا من هم به سیم - آوازخوان - تو،  
دست زخم با دست - کم جنبش،  
شاید، آوا دهد بهتر  
آوازی، ساخته شده از سوی من.

سال ۱۹۴۹

این داده از برگ اینترنتی - شهر - بژتسک برداشته شده:

<http://bezh-citi.ru/izvestn/172-andreev.html>



خواندن و بررسی راه‌ها و روش‌هایی که واسیلی واسیلیویچ آندره‌یف برای پایه‌گذاری ارکستر سازهای مردمی روسی که سپس راه‌گشا و راهنمایی برای پدیدارشدگی چنین ارکسترهایی در همهٔ جمهوری‌ها و بخش‌های خودمختار اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی شد، به کار برد، می‌تواند برای موسیقی‌دانان ایرانی که در زمینهٔ موسیقی مردمی کار می‌کنند بسیار مفید باشد!

برگردان از زبان روسی و گزینش نگاره‌ها از بابک بردیا. برلین